

پارک وکیل آباد

نگا کن! پتی هم هر یرگه ای وُرداشت بَرتا گفت وُخزن برن پارک وکیلآباد که جای مقبولیه، یک خُردویم شک نکنن که خودش ازی جادوگرای ناشور، شمارم هانسل و گرتل فرض کرده ئی مِخه کِشالِتا بده سمت پارک تا اونجه گم برن، بعد بیه بیگیره بیره توختا گنه ئی بَندرتا تو قِلَفت شله ئی بُوختا، بریکه ایفدَر ای پارک گنده ی که هم یک هفته یم توش ئو بُوخون وازم به اوورش نِمِرسِن. تازش ایفدَرَم نون ر گِیرون کارتیش کِردن که نِمِتین عین هانسل گرتل نرمه نون ول بدن پشت سرتا که راه وِرگشتیای گم نکنن! اصلن تو پارک که مری وائِخُرتی! مِگی آمدی تو جنگلای آمازون ایفدَر که درختای دراز و رودخه ئی آب دره ئی صدای چُغوک سوسلنگ چرخ ریسک موساکوتقی از لای دارودرختا مِشُفن. فِکِر گنم درختاش مال زمان دایناسرا و عمونُصرتا ی!

او وسطاشم یک استلخ گنده یی دره که همه مردم مِشد قِلَفتی بین بپرون توش غُطه بُوخون، وازم جا دره! مِگن یک عالم از ناشوریه هوای مِشد بری خاطر همی پارک وکیلآباد. بریکه هم صبح تا شب یک عالم آدم ورمِخزن کله مِگن مین تو ای پارک زیر درختای چفت جوابای آب تارث پارت مِزن زغال دُرس مِگن لَش مِگن رو مِگنای قلیون مِکیش جوج باد مِزن دود ول مِذن به هوا. نصف طلاقای زن و مردای مِشدیم واز مال همی پارک، بریکه عامل اصلی طلاق، ازدواجه! نصف ازدواجای مِشدم از تو همی پارک شورو مِره.

دختر پسرای این درختا ئو مِخورن هم ر مِبینن هندی بازی درمیارن دِلنگون هم مِزن وختی از پارک درمین، مِزن ازدواج مِگن، واز بعد چنوخ که هوای پارک از کِلُشا مِپِزه، با هم چینگ چینگ مِگن کله ونگ مِزن گورمُشت ناخن چله حواله هم مِگن بدم طلاق مِگیرن. تازش او وسط پارک همچی

واختریدن: تعجب کردن
ناشور: کثیف
قِلَفت: قایلمه
سوسلنگ: حوصله ندرم دگه!
چرخ ریسک: خودتا وُخزن برن
معنیش ر پیدا کنن!



معرفی جاهای میشد

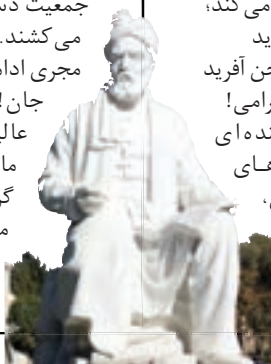
باباکلون

کمال خجندی

گفتار بیهروده بسیار گشت

امت، در حال ساخت است و بنر بزرگی سر در ورودی نوشته: «مقدم شاعر عالیقدر را به پاساژ فردوسی گرامی می‌داریم.» مراسم افتتاح در جریان است و مجری، مراسم را شروع می‌کند: «به نام خداوند جان آفرید حکیمی که زبان در سخن آفرید حضار گرام! مدعوین گرامی! امروز میزبان نویسندehای هستیم که قصه‌های شاهنامه‌اش از کودکی، لالایی خواب‌های مادران بوده است؛

قصه لیلی و مجنون، شیرین و رامین، فرهاد و...» چیزی یادش نمی‌آید: «فرهاد و...» بیشتر زور می‌زند: «فرهاد و فریدون فروغی» جمعیت دست می‌زنند و هورا می‌کشند. مجری ادامه می‌دهد: «اعزه ی جان! دعوت می‌کنم از عالیقناب فردوسی تا ما را به شعری از کتاب گرانسنگ مثنوی مهمان کنند» فردوسی قدمی



جلو می‌گذارد و می‌گوید: «به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد...» مجری توی حرفش می‌دود که: «مرسی! مرسی!» حالا بریم یه سرود با هم بخونیم. چی بخونیم؟ جمعیت می‌گوید: «آقامون جنتلمنه» مجری: «پس بخونید... واس همه زنگ زدنات مرسی واسه همه پیگیری هات مرسی...!» فردوسی هاج و واج جمعیت را نگاه می‌کند. چند جوان او را دوره می‌کنن: «توهم بخون.» فردوسی می‌خواند: «پی افکندم از نظم کاخی بلند... که از بادوباران نیابد گزند» یکی به بقیه می‌گوید: «ولش کنین بابا. معلوم نیست چی زده.»

روایت روزی که پاساژی به نام حکیم توس شد

صفحه ۳
۲۳ مهر ۱۴۰۱
شماره ۵۱
قسمت دوم
فصل جدید

نیازمندی‌ها

به یک جوان تحصیل کرده نیازمندهیم

به یک جوان تحصیل کرده با مدرک دانشگاهی معتبر دارای سابقه کار متعدد و متخصص نیاز نداریم! کی به همچین کسی کار می‌ده؟ آگه پارتی دارین بسما!...
واحد نیروی انسانی ادارات دولتی

مدرک شوید

-اگر از هک شدن گوشی خود می‌ترسید
-اگر داخل گوشی تصاویری دارید که نباید منتشر شود
-همین حالا با ما تماس بگیرید
-حتی شما شاهزاده‌های پهلوی
امنیت گران غرب

نیازمندهیم

ضمن تبریک بازگشایی کلاس‌های حضوری دانشگاه، نگران بلندی چمن‌های فضای سبز نباشید.
فردا قرمه سبزی داریم.

سلف سرویس دانشگاه

جویای کار

خواهان اشتغال در شغلی با تلفظ آسانتر هستیم.

افسر ارشد ارتش اتریش